

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در مورد روایاتی بود که بر شرط فقاہت در ولی امر دلالت دارند. سه روایت را مطرح کرده و بحث دلالت و بحث سند آن‌ها را نیز بررسی کردیم. روایت چهارم روایتی است که مرحوم کلینی رحمه الله علیه به سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: «فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ.» این روایت در وسائل الشیعه جلد 15، باب 9، حدیث 2 آمده است. سند روایت صحیح است، سند آن چنین است؛ کلینی روایت می‌کند «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُثْبَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» همه رجال سند جز ثقات هستند و جای تشکیک بر آن‌ها نیست بنابراین از لحاظ سند هیچ اشکالی بر روایت وارد نیست. علاوه بر این اینکه سند روایت صحیح است نظیر این روایت و با همین مضمون، روایت دیگری هم آمده است که در مجموع موجب قطع یا لااقل اطمینان به صدور مضمون این روایت از معصوم می‌شود.

روایات دیگری که هم مضمون این روایت است متعدد است که از جمله آن‌ها روایتی است که شیخ طوسی رحمه الله علیه به طرق متعدد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کند که فرمود: «وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): "مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَفْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَفْرَهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكَوْا."» هیچ‌گاه امتی کسی را ولی امر خود قرار نمی‌دهند درحالی‌که دیگری در بین آن امت اعلم از اوست مگر آنکه وضع آن‌ها رو به پستی رود و این تا زمانی ادامه دارد که بر گردند و آنچه را ترک کرده‌اند احیا کند. به دلیل اینکه اعلم از او را ترک کرده و به غیر اعلم دست آویخته‌اند وضع آن‌ها مدام رو به پستی می‌رود. این روایت را مرحوم شیخ طوسی رحمه الله علیه در اُمالی خود بیان کرده است و می‌توان آن را در کتاب ترتیب اُمالی، جلد 5، حدیث 2362 پیدا کرد.

در کتاب سیلم بن قسم در صفحه 118 هم این روایت آمده است: «وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): "مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَفْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ

أَفَرُّهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا".» همان مضمون و همان تقریب و نص است و تفاوت چندانى بين نص اين روايت و روايت قبلى وجود ندارد. همچنين شيخ مفيد رحمه الله عليه هم در الاختصاص اين روايت را البته به مضمون نقل کرده است. شيخ مفيد رحمه الله عليه از رسول اکرم (صلی الله عليه و آله) روايت مى کند که حضرت فرمود: «إِنَّ الرَّئِاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اگر كسى ولايت امر امت و جمعيتى را بر عهده بگيرد درحالى كه اعلم از او در بين آن امت وجود داشته باشد خداوند فعال در روز قيامت به او نگاهی نخواهد كرد. اين به آن معناست كه در روز قيامت مطرود از رحمت خدا خواهد بود و دلالت بر حرمت چنين عملی دارد.

بنابراين هم به لحاظ تعدد طرق و هم به لحاظ صحت سندی كه در روايت كلینی بيان شد از باب اطمینان به صدور مضمون اين روايت از رسول اکرم و ائمه هدی (عليهم السلام) جای شك و تردید نیست. مضمونی كه در همه این روایات مشترك است اين است كه تا اعلم وجود دارد غير اعلم حق تصدی امر ولايت را ندارد. هم آثار وضعی اين معنا بيان شده است كه از نظر وضعی اگر چنين اتفاقی بيافتد وضع جافعه رو به پستی خواهد رفت و هم از لحاظ تكلیفی عبارت «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و «ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» آمده است كه كاشف از حرمت وضعی و تكلیفی دارد.

اما از لحاظ دلالت روايت چند قرينه وجود دارد كه مراد از علم در روايت علم دين، علم شريعت الهی و علم هدايت به سوى رضای خداست. قرينه اول عبارت «ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» است. ضلالت در مقابل هدايت است پس مناسبت دارد باينكه اين علم بايد علمی باشد كه در آن هدايت به دين خدا و شرع الهی باشد و لذا فتصدی غير اعلم با تصدی خود راه گمراهی را پيش خواهد گرفت. اينكه راه گمراهی را پيش خواهد گرفت يعنی گمراهی از راه خداوند را به وجود خواهد آورد زيرا ضلال در مقابل هدی الهی است. هدی هم همان چیزی است كه پيامبران برای بشر آورده اند كه همان شريعت الهی است و اين از بينات است كه آنچه انبياء آورده اند و از اول كه خداوند فعال وقتی آدم و حوا را به زمين فرستاد فرمود بوده است تبعيت از هدايت الهی يعنی از دستورات خداوند فعال و تشریعات الهی بوده است: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ». پس قرينه اول كلمه ضال است.

قرینه دوم این است که آنچه با سِفَال امت یعنی با پست رفتن مناسبت دارد دوری از ناحیه هدایت الهی است؛ «لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا». زیرا در لسان شرع پستی و یا بلندی به معنای هدایت و ضلال است. ما در محل خود بیان کرده‌ایم که یکی از انواع اطلاق معانی همین معنی است؛ یعنی قرینه مقام. قرینه مقام یعنی گوینده چه پست و مسئولیتی دارد و چه کاره است؟ وقتی خود گوینده صاحب شریعت و قانون است و خود او رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) است در مقیاس او حداقل و بلکه قدر متیقن این است که فراد از سفال و پستی، پستی آیین او باشد، او صاحب شریعت است پس راه بالا رفتن و اوج گرفتن همان شریعت است و ضد آن، راهی است که مردم را به سفال می‌کشاند. پس این علمی که در اینجا آمده و این علمی که اخذ شده است علمی است که مربوط به سفال امت باشد که اگر باشد منشأ تعالی بوده و اگر نباشد منشأ پستی و عقب‌گرد و سقوط خواهد شد. این هم قرینه دیگری است که قاعدتاً باید فراد از علم این‌چنین علمی باشد.

قرینه سوم هم اینکه اساساً علمی که در روایت لحاظ است و با سیاق روایت می‌خواند باید علمی باشد که در روز قیامت خدای متعال به وسیله آن علم به عبد نظر می‌کند. در روایت آمده بود «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» پس اگر کسی فتصدی امر شد اما اعلم از او هم وجود دارد خداوند متعال در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند یعنی خداوند متعال از او راضی نیست. اینکه خداوند متعال نگاه نمی‌کند مقتضی آن است که به دستورات خدا عمل نکرده است و مطیع خدا نبوده است و به دلیل اینکه مطیع خدا نبوده است؛ «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». پس این کلمه "لم ينظر" در آن روایت دیگر قرینه دیگری است که فراد از این علم علمی است که رضای الهی و تقرب او را در پی دارد. به دلیل اینکه آنچه منشأ رضایت و نظر الهی است اطاعت خداست؛ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و امثال این آیات که در قرآن کریم فراوان است. بنابراین قرائنی که در خود روایت وجود دارد نشان می‌دهد که فراد از این علم علم شریعت و علم مربوط به اطاعت الهی است و علمی که به وسیله آن اطاعت و تقرب به خدا محقق می‌شود.

حال در همه این روایات تعبیر اعلم هم آمده است. ما در آینده خواهیم گفت که هم فراد از علم و هم اعلم در این علم و همچنین قدر متیقن این علم فقه است آن‌هم "فقه نظام" یعنی فقه نظام اجتماعی است. البته می‌توان به اطلاق آن اخذ کرد که از فقه اعم

و مطلقِ فقه یعنی فقه فرد و کلان لحاظ شده است اما اگر کسی در این اطلاق تشکیکی کند و بخواهد ادعای اجمال کند، قدر متیقن از این فقه و علم به امر و دستور خدا علم مربوط به فقه نظام اسلامی است؛ به دلیل اینکه این شخص امر جامعه را در دست دارد. یا در روایت دیگر آمده است «مَا وَلَّيْتُ أَفْقَهُ أَفْرَهَا» که این "افرها" تناسب دارد با اینکه این علم علم به این امر باشد و قدر متیقن از علم به امر امت علم به فقهی است که مربوط به فقه نظام است. پس فقهی که می‌خواهد متصدی مسئولیت باشد باید به فقه نظام تسلط داشته باشد و بتواند نظام اقتصادی جامعه را مدیریت کند، باید بداند که از نظر فقهی؛ نظام سیاسی، نظام فرهنگی و نظام اقتصادی چگونه است.

بنابراین فقهی که متصدی امر ولایت می‌شود فقیه مسلط به فقه نظام است. البته می‌توان ادعا کرد که این فقه اعم از فقه نظام است و باید مجتهد مطلق باشد "فی کل ما یخص امر الناس فرداً أو اجتماعاً". امر هم شامل امر فردی و امر اجتماعی می‌شود. منتها اگر کسی تشکیک در اطلاق کند امر اجتماعی و فقه اجتماعی قدر متیقن آن است. لذا این فقه اجتماعی برای حوزه علمیة امروزه اهمیت دارد؛ پس باید مجتهدانی تربیت کنیم که بتوانند در آینده متصدی امر ولایت شوند آن‌هم چه در ولایت امر مطلق و چه ولایت امرهایی در رده‌های پایین‌تر.

به نظر ما این فقاہت تنها در ولایت عامه شرط نیست بلکه در فقاہت خرد هم شرط است؛ پس هر کسی که می‌خواهد استاندار جایی شود یا مدیرکل تشکیلاتی باشد باید فقه اسلامی مربوط به آن مدیریت را یاد بگیرد. این تعبیر «الْفَقْهُ ثُمَّ الْمُتَجَرُّ» که در روایت آمده است مخصوص به خرید و فروش تنها نیست بلکه مطلق تجارت و مطلق عملی است که از آن نفعی بدست می‌آید. کسی که می‌خواهد مدیرکل تشکیلاتی شود و مثلاً مدیرکل بانک شود نمی‌تواند فقه بانک را ندانسته و مدیر شود بلکه باید در آن عرصه مسلط باشد. البته شاید به دلیل اینکه مدیر دسته چندم است و تصمیم‌گیرنده اصلی نیست فقاہت هم در او شرط نباشد منتها باید از نظر فقهی و شرعی آشنا به مسائل شغلی خود باشد.

البته این را در آینده خواهیم گفت که علم سیاسی شرط کفایت را به دلالت التزامی متضمن است، منتها کفایت سیاسی به این معنا است که قدرت تدبیر امور و حکمت

در تدبیر داشته باشد. این حکمت در تدبیر مدلول التزامی روایت است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

حال وقتی اعلم بود فقاہتی که به معنای علم است را باید به طریق اولی دارا باشد. روایت می‌فرماید باید اعلم باشد پس به طریق اولی باید عالم باشد، لذا فقاہت اجتہادی ولی امر به وسیله این روایت کاملاً ثابت می‌شود زیرا صلاحیت کسی را که از این اعلمیت برخوردار نباشد نفی می‌کند پس کسی که از علم این فن و فقه و اطاعت الهی و علم فرمان خدا بی‌بهره است به طریق اولی فاقد صلاحیت امر خواهد بود.

این روایت آخر از مفید در کتاب الاختصاص ایشان آمده است صفحه 251. بنابراین این روایت نیز نظیر روایات سابق دلالت بر شرط فقاہت یعنی علم به امر دین دارد.

و صلی‌الله علیہ و آلہ و سلم